

## تأملی بر مسئله شهر و شهرنشینی در دوره هخامنشی در فارس مرکزی

علی بهادری\*

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران

حمیدرضا ولی‌پور

استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۲۰

### چکیده

مسئله شهر و شهرنشینی از نظرگاه‌های گوناگون در هر یک از حوزه‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و باستان‌شناسی قابل موشکافی است. این مقاله با تکیه بر یکی از این مبانی نظری مبنی بر ارتباط مستقیم نوع بافت سیاسی-اجتماعی جامعه با شهر و فرم آن بحث می‌کند که زمینه شکل‌گیری شهر و رشد شهرنشینی در فارس مرکزی در دوره هخامنشی علی‌رغم ظرفیت‌های زیست‌محیطی مناسب آن به دلیل ساختار اجتماعی فارس مرکزی، دستگاه سیاسی سیار هخامنشی و بافت جمعیتی دامدار منطقه فراهم نشده بود. مدارک موجود نشان می‌دهد رشد و شکوفایی منطقه فارس مرکزی متعاقب تأسیس شاهنشاهی هخامنشی به‌رغم عملیات ساختمانی بی‌سابقه در تخت جمشید اساساً در راستای ایجاد شهر و شکل‌گیری ساختار شهرنشینی نبوده است. نتایج تحقیقات میدانی یک دهه اخیر در دشت تخت‌جمشید نیز آشکار می‌سازد که برخلاف تصور کاوشگران این مکان، نه‌تنها اطلاق عنوان شهر بر این آثار هنوز زود است، بلکه وجود یک چشم‌انداز شهری را بیش‌ازپیش به چالش می‌کشد.

واژه‌های کلیدی: هخامنشی، فارس مرکزی، تخت‌جمشید، شهرنشینی، بافت سیاسی-اجتماعی

## ۱. مقدمه

همزمان با کاوش‌های استن هنری لایارد و پل امیل بوتان در عراق و کشف بقایای پایتخت‌ها و کاخ‌های آشوری در نینوا و نمرود (کلخو) در نیمه سده نوزدهم و درحالی‌که انتشار نتایج آن‌ها توجه زیادی را در محافل فکری و دانشگاهی اروپا جلب کرده بود (Layard, 1849: 95; 1853; Botta, 1850: 113)، بحث‌ها راجع به مفهوم و تعریف شهر (خواه در مفهوم کهن یا مدرن آن و خواه در مفهوم شرقی یا غربی‌اش) در میان فلاسفه، جامعه‌شناسان، مورخان و باستان‌شناسان دوران کلاسیک اروپا (یونان و روم باستان) نیز وارد مرحله‌ای تازه شد (Marx, 1857: 201; Coulanges, 1864: 31). این بحث‌ها سرانجام با ماکس وبر مهم‌ترین نظریه‌پرداز شهر خاصه در مفهوم غربی آن به اوج خود رسید (Weber, 1921: 737). از آنجا که هدف اصلی نخستین کاوش‌های باستان‌شناختی در پایتخت‌های کهن خاور نزدیک کشف نقوش برجسته و گل‌نشته‌ها برای موزه‌های بریتانیا و لوور بود، ثبت و ضبط آثار و بقایای معماری بناهایی به جز کاخ‌ها و معابد هیچ جایی در برنامه آنان نداشت (Chevalier, 2012: 51). کاوش به شیوه تونل به دلیل ناآشنایی با خشت و شیوه حفاری بناهای خشتی عملاً سبب شد که آثار از سایر بناهای حول کاخ‌ها و معابد اعم از منازل مسکونی و تأسیسات ساختمانی برجای نماند، به گونه‌ای که قسمت اعظم فضای درون حصار پایتخت‌های آشوری و بابلی «خالی» به نظر می‌رسید. از این رو، این آثار با همه عظمتشان با مفهومی که محققان اروپایی از شهر داشتند، کاملاً بیگانه بودند و حتی اهمیت آن‌ها را نادیده می‌گرفتند (Liverani, 1997: 86). ماکس وبر نیز از پذیرش این دست آثار در مقام شهر امتناع و آن را به‌عنوان یک واقعیت فیزیکی و انتزاعی تنها به غرب محدود کرد (Weber, 1921: 736). به عقیده او، از نظر فیزیکی شهر عبارت است از یک استقرار محصور بزرگ پرجمعیت که در آن فضاهای معین سیاسی، اقتصادی، مذهبی، سکونتی و تجمع عمومی تعریف شده بود. از نظر انتزاعی، شهر همان‌گونه که از نامش پیداست، محل سکونت انسان‌ها در مقام شهروندان آزاد همراه با مجمعی از نمایندگان است. از نظر اقتصادی، ساکنان شهر تولیدکننده انواع کالاهایی هستند که یا از محل تجارت و یا فعالیت تولیدی به دست آورده و جهت فروش در بازار شهر عرضه می‌کنند و دیگر خبری از شیوه قدیمی مبنی بر تولید مستقل در داخل خانواده نیست. از نظر سیاسی، شهر مستقل بوده (دولت‌شهر) و اداره آن بر اساس قوانین داخلی صورت می‌گیرد (Weber, 1921: 736). همه ویژگی‌های فوق در آن دسته از شهرهای یونان باستان که پولیس خوانده می‌شدند، وجود داشت: آکروپولیس (ارگ)، بازار، میدان یا آگورا، معبد و منازل مسکونی دیواربه‌دیوار (Hansen, 2006: 56-57). نتیجه آنکه، وبر معتقد بود فرم شهر در یونان باستان بازتاب بافت سیاسی-اجتماعی جامعه آن است، درحالی‌که پایتخت‌های کهن خاور نزدیک در مقام برساخته اراده پادشاه نه محل تعامل و برهمکنش شهروندان در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بلکه عرصه خودکامگی مطلق و خودنمایی او و دستگاه حاکمه و فاقد عناصر زندگی شهری بودند. اقتصاد آن‌ها نیز به تعبیر کارل پولانی (Polanyi, 1957: 17) یک اقتصاد بدون بازار و در سیطره دو نهاد بزرگ کاخ و معبد بود که به شیوه بازپخشانی عمل می‌کرد (Renger, 2007: 188). به همین دلیل، چیزی به نام بازار در پلان آن‌ها وجود نداشت.

وضعیت با ورود رابرت کالدوی و والتر آندره در مقام سردمداران نسل دوم باستان‌شناسان به عراق و کاوش در بابل و آشور بین سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۷ میلادی با شیوه‌های جدید متکی بر گمانه لایه‌نگاشتی و کاوش کامل بناهای خشتی (Kuklick, 1996: 143-44) تغییر یافت و برای نخستین بار علاوه بر کاخ‌ها و معابد آثار

منازل مسکونی، شبکه خیابان‌ها و باروهای دفاعی در مقام عناصر شهری کشف شدند (Koldewey, 1913: 3; Andrae, 1913: 14). این پیشرفت راه را برای کشف تمدن سومر در جنوب بین‌النهرین و آغاز باستان‌شناسی شهری در این منطقه هموار کرد. لئونارد وولی در آور در سال ۱۹۲۸ تعداد ۶۸ خانه از دوره بابل قدیم (اوایل هزاره دوم قم) حفاری کرد که به اعتقاد او کارکرد دو منزل با توجه به گل‌نشته‌های ناقص اکدی با دستخط ابتدایی با مضمون اساطیر کهن سومری مدرسه‌هایی برای آشنایی شهروندان سومری با میراث خود در مواجهه با رشد روزافزون فرهنگ سامی بود (Woolley and Mallowan, 1976: 11). کاوش‌های نجات‌بخشی در حبوبه-کبیره واقع در شمال غرب سوریه در سال ۱۹۷۱ شهری به وسعت ۱۸ هکتار از دوره اوروک جدید (۳۲۰۰ قم) را آشکار ساخت که طبق پلان منظم و شبکه‌بندی‌شده ساخته شده بود و به همین دلیل جایگاه مهمی در تاریخ شهرسازی خاور نزدیک باستان دارد (Strommenger, 1980: 33-36; Kohlmeyer, 1997: 446). بخش‌های گوناگون مسکونی، مذهبی و تولیدی این شهر یا به تعبیر گ. الغازه مستعمره‌نشین اوروکی (Algaze, 1993: 56) از یکدیگر جدا و مجهز به شبکه‌های آبرسانی پیشرفته بوده‌اند. کاوش‌های باستان‌شناسی در تل موزان (اورکیش باستان) واقع در شمال شرق سوریه در سال ۱۹۸۴ میلادی سیمای شهری از نیمه هزاره سوم قم را همراه با یکی از عناصر کلیدی شهری پدیدار ساخت: میدان در مقام مکانی برای تجمع عمومی (Buccellati, 2005: 7; Pfälzner, 2008: 407). کشف دو لوح گلی از دوره اکد (۲۳۵۰ تا ۲۱۰۰ قم) در نیپور با طرحی از پلان منازل بر روی آن (McCown and Haines, 1967: 41) به‌علاوه پلان شهر نیپور بر روی یک لوح گلی بزرگ متعلق به دوره کاسی (۱۶۰۰ تا ۱۰۰۰ قم) (Zettler, 1993: 5) عقیده فقدان یک تئوری شهری مدون در شرق در مقابل یونان دوران کلاسیک (رساله‌های ارسطو و هیپوداموس) را به چالش کشید. پایتخت‌های امپراتوری آشور نو (۸۸۶ تا ۶۱۲ قم) مانند نینوا و نمرود علی‌رغم آنکه نمونه‌ای بارز از شهرنشینی بین‌النهرینی نیستند و در اثر حفاری‌های غیرعلمی آسیب فراوان دیدند، از آثارشان پیداست که شهرهایی بزرگ با ساختار پیچیده‌ای بوده‌اند. به‌عنوان مثال، نینوا که در زمان سناخریب (۷۰۴ تا ۶۸۱ قم) و آشوربانیپال (۶۶۸ تا ۶۲۷ قم) اهمیت تازه‌ای یافت، عبارت بود از شهری با پلان مستطیلی و بارویی به طول تقریبی ۱۳ کیلومتر با ۱۵ دروازه که فضایی حدود ۷۵۰ هکتار را تحت پوشش خود می‌گرفت (Barnett, 1976: 1). سناخریب در کتیبه‌های ساختمانی خود از طراحی و ساخت انواع بناها و تأسیسات شهری از قبیل کاخ، معبد، برج، باغ، کانال، خیابان، میدان و دروازه در نینوا یاد می‌کند (Grayson and Novotny, 2012: 44-47). شهر بابل به مساحت ۸۵۰ هکتار در مقام پایتخت امپراتوری بابل نو (۶۱۲ تا ۵۳۹ قم) و بزرگ‌ترین شهر خاور نزدیک باستان حتی از نینوا نیز بزرگ‌تر بود و یادآور توصیف هرودوت (I. 178) از بابل در دوره هخامنشی به‌صورت شهری چهارگوش با هر ضلع آن برابر با ۲۴ کیلومتر است (Oates, 1968: 144). پلان بابل به شکل یک مثلث نامنظم است که دو قاعده آن به شکل حصارهای قطور و عظیم هر یک به طول ۷ و ۱۳ کیلومتر بنا شده‌اند و قاعده دیگر را رودخانه فرات تشکیل می‌دهد. اما طرح شهر درونی آن به شکل منظم و شبکه‌بندی‌شده به مساحت ۴۰۰ هکتار منظم همراه با خیابان‌هایی است که شهر را به بلوک‌های تقریباً مساوی تقسیم می‌کند. جالب آنکه، هر یک از خیابان‌ها و بلوک‌های شهر بر اساس نام خدایان و مناسبت‌های گوناگون نام‌گذاری شده بودند (Wiseman, 1983: 46-47; Kuhrt, 2001: 79).

معروف است که هخامنشیان بعد از تحمیل حاکمیت نظامی و سیاسی خود بر بین‌النهرین در سال ۵۳۹ ق م بسیاری از موارث فرهنگی و تمدنی آن را وام گرفتند. این موضوع در یادمان‌هایی که شاهان هخامنشی در پاسارگاد، بیستون، شوش و تخت‌جمشید برپا کردند، هویداست و جای بحث ندارد. اما اینکه شاهان هخامنشی تحت تأثیر این شهرها و امکانات آن‌ها قرار گرفته و درصدد ایجاد نمونه‌ای از آن‌ها در موطن خود و در شأن شاهنشاهی جهانی هخامنشی برآمده باشند، موضوعی است که این مقاله درصدد پرداختن به آن است.

با توجه به بحث فوق به این نکته بایستی اشاره کرد که بسیاری از آراء و نظریات وبر در باب آرمان‌شهر دیگر محل رجوع نیستند، زیرا او کتاب خود را زمانی نگاشت که کشف شهرهای تمدن دره سند مانند هاراپا و موهنجودارو هنوز بازتاب چندانی نیافته بودند. اما مدلی که این جامعه‌شناس از شهر عرضه کرد، کماکان مبدأ مطالعه شهر از منظر جامعه‌شناختی، تاریخی و باستان‌شناختی است. وبر هرگز شهر شرقی را در بافت خود مطالعه نکرد و اصلاً چنین هدفی نداشت. او طبق تفکر رایج روزگار خود معتقد بود که تطور تاریخی در جامعه غرب کاملاً خاص و بی‌نظیر است و سعی می‌کرد این روند را با مقایسه یا به تعبیر دقیق‌تر با مقابل یکدیگر قرار دادن شرق و غرب توضیح دهد تا نشان دهد که چرا پدیده‌هایی مثل سرمایه‌داری، دموکراسی و اقتصاد آزاد تنها منحصر به غرب بوده و هست. سال‌ها گذشت تا رابرت ادمز با بررسی‌های باستان‌شناختی نوآورانه خود در جنوب عراق و پژوهش درزمینه شهر خاور نزدیک در بافت فرهنگی خود نشان داد که پیدایش شهرها و تحول آن‌ها در خاور نزدیک برخلاف نظر کارل ویتفوجل ربطی به استبداد شرقی نداشت (Wittfogel, 1957: 167)، بلکه نتیجه نابرابری منابع و به تبع آن تفاوت‌های اجتماعی و طبقاتی و متعاقباً ضرورت کنترل کارآمد چنین نظام پیچیده‌ای بود (Adams, 1965: 41; Adams, 1966: 67; Adams, 1981: 243). مطالعه گل‌نشته‌های اقتصادی بین‌النهرین به شکل رسیده‌های خرید، فروش و اجاره برخی از پژوهشگران را به این عقیده رهنمون ساخته است که سابقه پاره‌ای از ویژگی‌های اقتصاد سرمایه‌داری مثل تلاش برای کسب سود بیشتر و کاربرد حداکثری منابع اقتصادی حداقل به هزاره سوم ق م می‌رسد (van de Mierop, 1997: 14)؛ در مقابل، محققان مارکسیست نظیر ماریو لیورانی مخالف تعمیم ایده‌های اقتصاد مدرن بر اقتصاد باستان هستند (Liverani, 1997: 101). در هر صورت، استنتاج این مسائل از اسناد از چالش‌برانگیزترین بحث‌ها میان انسان‌شناسان و مورخان بوده است.

دیدگاه ماکس وبر راجع به شهر دست‌کم از یک نظر بنیان بسیاری از پژوهش‌های مربوط به شهرنشینی را تشکیل می‌دهد: در هر جامعه میان فرم شهر و ساختار نظام سیاسی آن ارتباط مستقیمی برقرار است. بروس تریگر ضمن معرفی دولت‌شهر و امپراتوری به‌عنوان دو شکل اصلی دولت در ادوار گوناگون تاریخ خاور نزدیک باستان تأکید می‌کند که تفاوت میان این دو نظام سیاسی به فرم و طبیعت شهرها و پایتخت‌های آن‌ها نیز مربوط می‌شود، به‌طوری‌که تفکیک آن‌ها از نظر باستان‌شناسی به‌آسانی امکان‌پذیر است (Trigger, 2003: 92-141). در مورد نخست — مثلاً دولت‌شهرهای بین‌النهرین در دوره سلسله‌های قدیم با مجموع حداقل هشت شهر که وسعت برخی از آن‌ها مانند اوروک به حدود ۴۰۰ هکتار می‌رسید — بیش از ۸۰ درصد کل جمعیت دولت‌شهرها در شهرها زندگی می‌کنند که ۷۵ درصد آنان را کشاورزان و مابقی را سایرین از جمله صنعتگران تشکیل می‌داد. یکی از علل بروز چنین وضعیتی رقابت و جنگ همیشگی میان دولت‌شهرها و تأمین امنیت ساکنان در شهرهای مستحکم بود. پلان شهرها که معمولاً دارای دیوار و در مجاورت رودخانه یا کانال بنا

می‌شدند، هم‌زمان ترکیبی از طراحی قبلی و رشد نامنظم را نشان می‌دهند. معبد اصلی محصور در یک بارو برخلاف کاخ در مرکز شهر قرار داشت و به‌وسیله یک خیابان مستقیم به یکی از دروازه‌های شهر متصل می‌شد. بخش‌ها یا بلوک‌های مسکونی شهر به‌وسیله خیابان‌ها و دیوارها از یکدیگر متمایز می‌شدند و هر یک دروازه جداگانه داشتند، اما از نظر ظاهری تفاوت زیادی میان این بخش‌ها وجود نداشت. در حاشیه دیوار شهر (به‌ویژه شهرهایی که درست در مجاورت رودخانه واقع شده بودند یا رودخانه از میان آن‌ها می‌گذشت) جایی به نام *kārum* (اکدی) به معنای لنگرگاه/بارانداز با کارکردی شبیه بازار قرار داشت، هرچند همان‌گونه که گفته شد، شهرهای شرقی به دلیل فقدان بازارمحور فاقد مکانی به نام بازار بودند (ولی‌پور، ۱۳۸۳: ۸). در مورد دوم (مثلاً پایتخت‌های سلطنتی دوره بابل و آشور قدیم) تراکم جمعیت در شهرها معمولاً پایین و ترکیب جمعیت را بیشتر طبقه حاکم، صاحب‌منصبان دولتی، صنعتگران حرفه‌ای و نیروی کار دولتی در شهرها تشکیل می‌داد. به همین دلیل، حصارها و دروازه‌های یادمانی آن‌ها بزرگ‌تر بوده و از منطقه روستایی مجاور کاملاً جدا شده‌اند. کاخ‌ها، اقامتگاه‌های اشراف و معابد نیز هر یک محصور در بارو و حصار خود هستند (Trigger, 2003: 92-141). الیزابت استون نیز علی‌رغم اخذ رویکردی متفاوت برای بررسی شهرها عقیده هماهنگی میان ساختار سیاسی و فرم شهر را می‌پذیرد، اما نقش و تأثیر عوامل زیست‌محیطی در تعیین نوع نظام سیاسی و متعاقباً نوع و شکل شهرها را نیز از نظر دور نمی‌دارد (Stone, 2008: 143).

## ۲. فارس پیش از دوره هخامنشی

پیش از طرح موضوع رابطه مستقیم ساختار سیاسی و فرم شهر در دوره هخامنشی با تمرکز بر فارس مرکزی (حوضه رود کر) به‌عنوان موطن و پایگاه ملی و ایدئولوژیک پارسیان، ضروری است با نگاهی به پیشینه فرهنگی این منطقه امکان شکل‌گیری شهر در آستانه بنیان‌گذاری شاهنشاهی هخامنشی به دست کوروش دوم بزرگ (۵۵۹ تا ۵۳۰ ق م) در سال ۵۵۰ ق م را بررسی کرد. تا آنجا که مدارک موجود نشان می‌دهد، سابقه شهرنشینی در این بخش از فارس دست‌کم به دوره بانس میانه در حدود ۳۱۰۰ ق م هم‌زمان با شکل‌گیری و رشد فرهنگ یا 'افق' آغاز عیلامی در فارس مرکزی بازمی‌گردد (ولی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۰؛ Abdi, 2003: 150). در پایان یک دوره افول هزارساله بعد از فرهنگ باکون در اواخر هزاره پنجم ق م بر وسعت منطقه استقرار و جمعیت یکجانشین منطقه افزوده شد و تل ملیان با جمعیتی حداکثر بالغ بر شانزده هزار نفر (تقریباً نیمی از جمعیت یکجانشین منطقه) و وسعتی حدود ۵۰ هکتار در مقام یک شهر کوچک در دوره بانس میانه سربرآورد (Sumner, 2003: 112-13). هم‌زمان با توسعه شهر در دوره بانس جدید که با ادغام روستاهای مستقل مجاور — مانند آنچه در کارگاه TUV نمایان شد — در فضای آن همراه بود (Nicholas, 1990: 132)، دیواری از خشت بر شالوده سنگی دورتادور شهر به وسعت دویست هکتار ساخته شد، اما ظاهراً حداکثر شصت تا هشتاد هکتار از این مساحت مورد استقرار قرار گرفت و فضای باقیمانده — صدویست تا صد و چهل هکتار — خالی رها شده بود (Sumner, 1985: 159). ممکن است که در این فضای خالی باغات و فضاهای سبز ایجاد شده بود، اما همچنین امکان دارد که از آن به‌عنوان مکانی برای نگهداری دام، پناهگاهی برای روستاییان و یا فضایی برای توسعه آینده شهر استفاده می‌شد. البته همان‌گونه که خواهیم دید، بر پایه ترکیب جمعیت و عملکرد چنین مراکزی، این فضا جهت ایجاد بناهای یادمانی، کاخ‌ها و ساختارهایی از این دست به‌عمد خالی نهاده شده بود.

در هر صورت، به تعبیر ویلیام سامنر، دیوار ملیان آغازی بود بر نقش‌آفرینی و جایگاه برجسته انشان در تاریخ عیلام و خاور نزدیک باستان، به‌ویژه از این حیث که دیوار و حصار علاوه بر کارکرد عملی‌اش به‌عنوان یک عامل دفاعی وجه برجسته نمادینی نیز داشت (Pollock, 1999: 47). علاوه بر کشاورزان و دامداران ساکن شهر صنعتگران نیز بخش مهمی از جمعیت را تشکیل می‌دادند و از محل تولیدات این طبقه — منعکس در گل‌نبشته‌ها و اثر مهرهای آغاز عیلامی — بود که انشان در شبکه بازرگانی شرق به غرب فعال شد (Sumner, 2003: 116). به‌طور کلی، بقایای این گروه‌ها به شکل بناهای یادمانی، اقامتی، مذهبی، مسکونی و صنعتی در قالب هفت مرحله ساختمانی در ملیان کشف شده است.

دوره زمانی چهارصدساله — ۲۶۰۰ تا ۲۲۰۰ ق م — بین پایان دوره بانس و آغاز دوره کفتری یا عیلام قدیم (۲۲۰۰ تا ۱۶۰۰ ق م) از نظر باستان‌شناختی چندان شناخته نیست (Sumner, 1989: 136)، اما همان‌گونه که از کاوش‌های ملیان (از جمله کارگاه ABC) برمی‌آید، انشان با وسعتی بالغ بر ۱۳۰ هکتار و جمعیتی بین ۲۰ تا ۳۰ هزار تن در میان ۷۷ محوطه دوره کفتری مجدداً در مقام مرکز شهرنشینی منطقه و قدرت سیاسی جنوب غرب ایران در این دوره ظاهر می‌شود (Nickerson, 1991: 5, 30-31). در دوره قلعه یا عیلام میانه (۱۶۰۰ تا ۱۰۰۰ ق م) هم‌زمان با افت شدید تعداد و وسعت استقرارها در فارس مرکزی، ملیان به یک استقرار کوچک با جمعیتی بین ۴۰۰۰ تا ۸۰۰۰ تن تنزل یافت و برخلاف آنچه از لقب پادشاهان عیلام میانه 'پادشاه انشان و شوش' برمی‌آید، ظاهراً نه پایتخت، بلکه یک مرکز حاشیه‌ای فعال در تجارت فلز بوده است (Carter, 1994: 65). با وجود این، همان‌گونه که از بنای بزرگ یادمانی — شاید یک کاخ‌معبد یا کاروانسرا — مکشوفه در کارگاه EDD در ملیان و گل‌نبشته‌های ساختمانی هوتلوتوش-اینشوشیناک (۱۱۲۵ تا ۱۱۰۴ ق م) یکی از آخرین پادشاهان عیلام میانه برمی‌آید، انشان جایگاه خود را در بافت سیاسی حکومت عیلام کماکان حفظ کرد (Carter, 1996: 15). بنای مذکور در حدود ۱۰۰۰ ق م بر اثر حریق ویران شد و بعد از آن انشان نه تنها جایگاه و اهمیت گذشته را هرگز بازیافت، بلکه تقریباً متروک شد. به دنبال آن، تقریباً تمامی استقرارهای دائمی فارس مرکزی نظیر دروازه تپه به‌طور بی‌سابقه‌ای متروک شدند و یکدستی فرهنگی دوره کفتری جای خود را به تنوع فرهنگی منعکس در دست‌کم چهار گونه سفالی (قلعه، عیلام میانه، شغا و تیموران) با شیوه غالب زندگی کوچروی مبتنی بر دامداری داد (Sumner, 1994: 99). این وضعیت تا آغاز دوره هخامنشی ادامه یافت.

متأسفانه توضیح زوال زندگی یکجانشینی در فارس مرکزی از نیمه هزاره دوم ق م به بعد به دلیل کمبود مدارک و عدم پژوهش‌های میدانی کافی هنوز امکان‌پذیر نیست. ممکن است بین این پدیده و پیدایش و تداوم چهار سنت سفالی فوق رابطه‌ای برقرار باشد. در حالی که سفال نخودی منقوش نوع قلعه و سفال نخودی ساده عیلام میانه به‌واسطه کاوش‌های ملیان شناخته شده است و مشابهت‌های نزدیکی با سفال‌های خوزستان دارند، اما منشأ سفال‌های منقوش و ساده دست‌ساز نوع شغا و چرخ‌ساز نوع تیموران کاملاً ناشناخته است. سامنر با پیروی از مورای نیکول کاوشگر دروازه تپه به وسعت ۶ هکتار واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب شرق تخت جمشید و تنها محوطه استقرار کاوش شده در میان ۲۸ محوطه 'فرهنگ' شغا-تیموران (Nicol, 1970: 21; Nicol, 1971: 169) این فرضیه را به بحث گذاشت که مردمان این فرهنگ اجداد پارسیانی بودند که در نیمه هزاره دوم ق م وارد فارس شدند (Sumner, 1994: 103). او با نظر به تمرکز محوطه‌های شغا-تیموران در انتهای جنوب شرقی حوضه رود کر، جایی که کشاورزی به سبب میزان کم بارش مورد توجه نبوده و نیست، و اینکه

این محوطه‌ها اغلب اردوگاهی و گورستان هستند، فرض کرد که مردمان این فرهنگ کوچرو بودند. به عقیده سامنر، گاهنگاری سفال شغالتیموران به ۱۶۰۰ تا ۸۰۰ ق م که نتایج داده‌های حاصل از کاوش دروازه تپه و تاریخ‌گذاری کربن ۱۴ نیز آن را تأیید می‌کند (Jacobs, 1980: 117)، احتمالاً بدین معناست که پارسیان در طول این دوره طولانی به زندگی کوچروی مشغول بودند. از سوی دیگر، پایان سفال شغالتیموران در حدود ۸۰۰-۹۰۰ ق م بدان معناست که میان این پارسیان اولیه و پارسیان هخامنشی که سفال ساده هخامنشی معرف آنان است و معمولاً به اواخر دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری می‌شود، یک وقفه پانصدساله برقرار است. سامنر برای کاهش این وقفه فرض کرد که سفال شغالتیموران تا ۷۰۰ ق م ادامه یافته است و درعین حال تاریخ سفال ساده هخامنشی را به قرن ششم ق م به عقب آورد و چنین پنداشت که این سفال تحول سفال شغالتیموران است (Sumner, 1994: 103). او با وجود اعتراف صادقانه به ماهیت کاملاً فرضی این پیشنهادها اصرار کرد که با مدارک موجود این بهترین راه‌حل برای جبران غیاب مطلق مدارک باستان‌شناختی اعم از استقرار و سفال در نیمه اول هزاره نخست ق م فارس مرکزی است. همان‌گونه که قبلاً انتظار می‌رفت (Young, 2003: 244)، حضور مواد عصر آهن ۳ در فارس مرکزی جدی است و حتی گفته می‌شود که سنت فرهنگی شغالتیموران تا دوره هخامنشی تداوم یافت (عطایی و دیگران: ۱۳۹۴: ۹۰)، اما با وجود این هنوز پژوهش جدی برای محک پیشنهادهای سامنر در حوضه رود کر انجام نشده است. خارج از حوضه رود کر از جمله در منطقه ممسنی واقع در شمال غرب فارس به‌ویژه در دو محوطه مهم تل اسپید و تل نورآباد وضعیت متفاوت است. در اینجا کاوشگران ضمن تأکید بر خصلت متمایز تحولات فرهنگی این منطقه — به‌اضافه منطقه یاسوج و گورستان لما — با فارس مرکزی و خوزستان عنوان می‌کنند که سفال منقوش شغالتیموران اواخر هزاره دوم ق م استمرار سنت فرهنگی کفتری اواخر هزاره سوم ق م است و معتقدند انتساب سنت سفالی شغالتیموران به پارسیان توسط نیکول و سامنر لاجرم به این تصور غیرقابل قبول منتهی می‌شود که پارسیان در اواخر هزاره سوم ق م وارد فارس شده‌اند (Potts, 2013: 132). پیشنهاد تحول سفال شغالتیموران از سنت سفالگری محلی بیشتر در ارتباط با حوضه رود کر مطرح شده بود (عبدی و عطایی ۱۳۸۵: ۳۳-۳۴؛ Abdi and Atayi, 2014: 74).

صرف‌نظر از عدم پذیرش فرضیه انتساب فرهنگ شغالتیموران به پارسیان و تاریخ متقدم ۱۶۰۰ ق م برای ورود آنان به فارس توسط باستان‌شناسان دوره هخامنشی و در رأس آنان دیوید استروناخ و نظر او بر ۱۰۰۰ ق م به‌عنوان قدیمی‌ترین تاریخ ورود پارسیان کوچ‌نشین به فارس با توجه به زوال نهایی ملیان و دروازه تپه و اولین گواهی این اقوام در تاریخ (Stronach, 1997: 37; Stronach, 2003: 250)، قدر مسلم آن است که دره رود کر از ۱۶۰۰ ق م تا ۵۵۰ ق م افت بی‌سابقه‌ای را از لحاظ فقدان استقرارهای دائمی، کاهش وسعت منطقه استقرار و رواج کوچ‌نشینی مطلق تجربه کرد. حتی اگر نتوان پارسیان را به یکی از انواع سنت‌های سفالی منطقه در طول این دوره زمانی طولانی نسبت داد، آنان بدون تردید بخش مهمی از این جمعیت کوچ‌نشین را تشکیل می‌دادند؛ و حتی اگر بتوان ارتباطی میان پارسیان و سنت‌های سفالی پیشین برقرار کرد، آنان در طول این مدت استقرار دائمی بزرگی که آثار آن طی بررسی‌ها شناسایی شده باشد، پدید نیاموردند. اینکه کوروش در استوانه پادشاهی، خود و نیاکانش را با پیروی از ایدئولوژی سیاسی بین‌النهرینی مبنی بر اینکه پادشاهی حق شهرهاست، به 'شهر' نشان نسبت می‌دهد، به‌خوبی مؤید این روند است، زیرا همان‌گونه که گفته شد، در این زمان (۵۳۹ ق م) استقرار بزرگی (حتی پاسارگاد) که بتوان عنوان شهر بر آن اطلاق کرد، در فارس وجود نداشت و

انسان نیز از چندین سده قبل متروک شده بود و کوروش صرفاً به دلیل شهرت و اعتبار تاریخی آن نزد مردم بین‌النهرین خود را بدان منتسب می‌سازد (Stronach, 2013: 58). اگرچه تاکنون بخش کوچکی از ملیان ۲۰۰ هکتاری مورد کاوش قرار گرفته است، اما تا بدین جا آثار هخامنشی آن محدود می‌شود به شماری سفال هخامنشی و سه پایه ستون سنگی که معلوم نیست متعلق به همین جا بوده‌اند یا بعدها از جایی دیگر به ملیان آورده شده‌اند (Sumner, 1974: 156; Abdi, 2001: 93). در هر صورت، با توجه به روند نزولی انشان از ۱۶۰۰ ق م به بعد و اشارات معدود به آن در گل‌نیشته‌های تخت‌جمشید که خود دلیلی است بر اهمیت نازل آن در اوایل دوره هخامنشی هرگونه احتمال وجود یک استقرار عمده هخامنشی در آنجا را مردود می‌سازد (Stronach, 2013: 63). عدم احیا و توسعه انشان — در مقام یگانه شهر فارس مرکزی در سده‌های پیشین — در دوره هخامنشی علی‌رغم اهمیت آن دست‌کم در اوایل این دوره نیز در جای خود تأمل برانگیز و خود دلیلی است بر ناسازگاری شهرنشینی با ساختار سیاسی و اجتماعی فارس مرکزی در دوره هخامنشی. مهم آنکه، آنان کوچ‌نشینی و معیشت مبتنی بر رمه‌داری را نه تنها در طول این مدت طولانی بلکه بعد از تشکیل شاهنشاهی نیز ادامه دادند. در این شرایط، بدیهی است که بافت اجتماعی-سیاسی فارس در این دوره طولانی قبيله‌ای و مبتنی بر نظام خانسالاری بود و بعد از تشکیل حکومت و حتی تا پایان دوره هخامنشی ساختار اجتماعی آن در همین چارچوب عمل می‌کرد (Bahadori, 2017: 188).

### ۳. شهرنشینی یا چادرنشینی؟

هدف از بحث مختصر فوق درباره اوضاع فرهنگی فارس مرکزی از هزاره سوم تا اول ق م تأکید بر این مهم بود که در نظر گرفتن این مسائل زمینه تفسیر واقع‌بینانه مدارک موجود راجع به روند شکل‌گیری شهر و شهرنشینی در منطقه مزبور در دوره هخامنشی را فراهم آورده و از طرح نظریات اغراق‌آمیز و متعصبانه جلوگیری خواهد کرد. سامنر از جمله باستان‌شناسانی بود که با شناخت عمیق نسبت به اهمیت در نظر گرفتن پیشینه دشت تخت‌جمشید به پژوهش در زمینه ابعاد گوناگون زندگی شهری و روستایی آن در دوره هخامنشی پرداخت (Sumner, 1986: 4). او اگرچه متخصص دوران پیش‌تاریخ بود، اما چنان ماهرانه از گل‌نیشته‌های تخت‌جمشید و سایر شواهد مکتوب برای بازسازی الگوی استقراری دشت تخت‌جمشید بهره گرفت که هنوز تحسین‌برانگیز و یگانه است. علی‌رغم آنکه اماکن مذکور در گل‌نیشته‌های تخت‌جمشید حاوی هیچ نشانه‌ای دال بر شهر یا روستا بودن آن‌ها نیست و موقعیت هیچ‌یک از آن‌ها مشخص نشده است، سامنر بر اساس تعدد نام آن‌ها در این اسناد سلسله‌مراتبی از آن‌ها تهیه و فرض کرد که اماکن دارای بیشترین حضور معرف شهرها و اماکن دارای کمترین حضور معرف روستاها هستند (Sumner, 1986: 21). سپس سعی کرد به‌طور کاملاً فرضی این اماکن را با ۳۹ محوطه آثار باستان‌شناختی هخامنشی دشت تخت‌جمشید اعم از محوطه‌های استقراری، کانال‌ها، تأسیسات آبیاری و آثار راه‌ها مرتبط سازد. در این میان، سامنر به دو محوطه توجه ویژه کرد: یکی محوطه غرب تخت‌جمشید به وسعت ۲۵ هکتار واقع در یک کیلومتری غرب تخته‌گاه تخت‌جمشید و دیگری فیروزی مرکب از دوازده محوطه پراکنده به مساحت کلی ۶۰۰ هکتار در ۴ کیلومتری غرب تخت‌جمشید. اولی به‌جز سفال‌های سطحی هخامنشی آثار دیگری نداشت، در حالی که فیروزی در بردارنده آثار قابل توجه معماری سنگی هخامنشی شامل ستون، پایه‌ستون، دروازه، تالار ستون‌دار به‌اضافه آجرهای



لعاب‌دار بود که ان بریت تیلیا به اوایل دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری کرد (Tilia, 1978: 80-85). سامنر با در نظر گرفتن غرب تخت‌جمشید و فیروزی به‌عنوان یک محوطه واحد آن‌ها را «شهر» متزیش مذکور در گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید فرض کرد (Sumner, 1986: 23). به‌جز این دو محوطه عمده و تعداد انگشت‌شماری محوطه دیگر با آثار معماری سنگی اوایل هخامنشی و نزدیک به تختگاه تخت‌جمشید سایر محوطه‌های استقرار هخامنشی در فاصله ۲۰-۱۵ کیلومتری تختگاه واقع شده‌اند. این بدان معناست که هیچ استقرار در این منطقه وسیع وجود نداشته و احتمالاً عامدانه خالی گذاشته شده بود.

پیش از آنکه مشاهدات سامنر برای مرتبط ساختن نام‌جای‌های مذکور در گل‌نبشته‌ها با آثار باستان‌شناختی به دلیل مشکلات روش‌شناختی حداقل از سوی مفسران گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید مورد تردید قرار بگیرد (Henkelman, 2013: 540)، او خودش بر طبیعت کاملاً فرضی تفسیرهایش تأکید کرد، تا آنجا که با اشاره به عبارت «یکی بود یکی نبود» بیان داشت که گویی قصه نقل می‌کند (Sumner, 1986: 28). وی صحبت جدی از شهر در دشت تخت‌جمشید در دوره هخامنشی را موضوعی چالش‌برانگیز خواند و تأکید کرد که اطلاق عنوان شهر بر متزیش/فیروزی نیازمند بحث‌های دقیق نظری و کشف مدارک بیشتر است. در این رابطه، از میان مشاهدات سامنر یک نکته حائز اهمیت بسیار است؛ همان‌گونه که اشاره شد، آن‌سوی فیروزی که به فاصله ۴ کیلومتری تختگاه تخت‌جمشید قرار دارد، یک ناحیه وسیع ۲۰-۱۵ کیلومتری خالی واقع شده که عاری از هر نوع استقرار هخامنشی است. پاسارگاد نخستین پایتخت شاهنشاهی هخامنشی نیز از وضعیت مشابهی برخوردار است. نتایج تحقیقات اخیر باهدف کشف آثار شهری در این محوطه ۳۰۰ هکتاری ناامیدکننده بوده است و معلوم شد که به‌جز چند کاخ، یک آرامگاه، تعدادی بنای یادمانی و باغات وسیع قسمت اعظم آن خالی بوده است (Benech, et al. 2012: 31-32). شوش هخامنشی که مجدداً عنوان یکی از پایتخت‌های این شاهنشاهی را یدک می‌کشد نیز چنین الگویی را نشان می‌دهد. در اینجا مشاهده می‌شود که از ۱۰۰ هکتار فضای حصاردار شوش هخامنشی تنها ۱۵ هکتار آن مورد ساخت‌وساز قرار گرفته بود و به‌جز کاخ داریوش، کاخ آپادانا و یکی دو دروازه یادمانی سایر این فضا خالی و عاری از هر بنایی بوده است (Boucharlat, 1997: 56). بالاتر اشاره شد که ملیان (انسان) نیز از دوره آغازعیلامی (باننش) تا دوره عیلام قدیم (کفتری) از الگوی مشابهی پیروی کرده است. همان‌طور که نسا (مهرداد کرت یا دژ مهرداد) نخستین پایتخت اشکانیان نشان می‌دهد، این الگو بعد از دوره هخامنشی نیز ادامه یافت، زیرا تنها بخش کوچکی از ۲۵ هکتار فضای این مرکز یادمانی و تشریفاتی مورد ساخت‌وساز قرار گرفته و قسمت اعظم فضای آن خالی رها شده است (Pilipko, 1994: 101).

حداقل تا آنجا که به پاسارگاد، شوش و تخت‌جمشید دوره هخامنشی مربوط می‌شود، به نظر می‌رسد که الگو و فرم این مراکز با بافت سیاسی-اجتماعی دوره هخامنشی ارتباط مستقیمی دارد. همان‌گونه که نوشته‌های نویسندگان کلاسیک و گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید گواهی می‌دهند، ساختار سیاسی شاهنشاهی هخامنشی بر کوچ مکرر شاه از شهری به شهر دیگر در طول سال باهدف نمایش هیبت و شکوه او و تحکیم رابطه حکومت با ملل زیردست استوار بود. این بدان معناست که شاه هخامنشی در یک مکان خاص اقامت ثابت نداشت، بلکه هرماه یا هر فصل از سال را در یکی از شهرهای شاهنشاهی سپری می‌کرد. به عبارت بهتر، هر جا شاه هخامنشی حضور داشت، مرکز قدرت و پایتخت نیز همان‌جا بود (Briant, 2002: 187-89).

طول این «سفرهای استانی» نه تنها اعضای خانواده و مهم‌ترین نزدیکان شاه، بلکه کل دربار و هنگ‌های نظامی وی را همراهی می‌کردند، به طوری که رقم ۱۵۰۰۰ تن را برای همراهان شاه ذکر کرده‌اند (Briant, 2002: 187-89). گل‌نیشته‌های باروی تخت‌جمشید برداشت برآمده از منابع کلاسیک را تأیید می‌کنند، اما برخلاف ادعای آنان مدلل می‌سازند که کوچ شاه هخامنشی فصلی نبوده است (Tuplin, 1998: 89). بررسی گروهی از این گل‌نیشته‌ها (۸۲ متن گروه H) متعلق به یک دوره زمانی یازده‌ساله (۵۰۵ تا ۴۹۴ ق.م) در دوره داریوش اول بزرگ (۵۲۲ تا ۴۸۶ ق.م) نشان می‌دهد که نامبرده پیوسته در حال سفر به مناطق گوناگون قلمرو شاهنشاهی هخامنشی بوده است. جالب آنکه علاوه بر تخت‌جمشید، شوش و هگمتانه نقاط دوردستی مانند هرات، ساگارتیا (شرق ایران) و هند نیز در میان مقاصد شاه دیده می‌شوند، اما بیش از همه در منطقه جنوب غرب ایران (فارس و خوزستان) سفر می‌کرده است. تعداد زیاد همراهان شاه را می‌توان از حجم بالای مواد غذایی مورد نیاز آنان دریافت: ۱۲۲۴ رأس گوسفند و ۱۲۳۵۰ پیمانه شراب (Henkelman, 2010: 679). با توجه به سفرهای مکرر شاه به تخت‌جمشید و اطراف آن و نیاز به این مقدار برای مصرف همراهان، ظرفیت دامداری و کشاورزی دشت تخت‌جمشید مسلماً بالا بود و گل‌نیشته‌ها نیز مؤید چنین برداشتی هستند. آن‌ها نشان می‌دهند که کل این منطقه نه تنها پوشیده از املاک و اراضی کشاورزی بود، بلکه چراگاه‌های فراخ برای گله‌های بزرگی داشت که بعضاً همراه با گله‌داران صریحاً به‌عنوان اموال شاه به آن‌ها اشاره می‌شود. به عقیده سامنر، الگوی استقرار دشت تخت‌جمشید در دوره هخامنشی با فقط ۳۹ محوطه و بلکه کمتر (Boucharlat, 2003: 263) و توزیع کاملاً پراکنده آن‌ها نشانگر تراکم جمعیت پایین (حداکثر ۴۴۰۰ نفر) با اکثریت گله‌داران است (Sumner, 1986: 29).

آنچه در نظر اول جلب توجه می‌کند، مسأله اسکان تعداد زیاد همراهان شاه هخامنشی است. مورخان یونانی با آب‌وتاب فراوان به توصیف خیمه‌ها و چادرهایی می‌پردازند که هنگام توقف برای شاه و دربار او برافراشته می‌شدند. آن‌گونه که از اشارات این مورخان برمی‌آید، خیمه شاه هخامنشی نه تنها از همه امکانات زندگانی شاهانه برخوردار بوده است، بلکه هنگام برپایی هیچ تفاوتی با یک کاخ ساختمانی همراه با اتاق‌ها، تالارها، حمام و اصطبل نداشته است. برخی از باستان‌شناسان ضمن بحث راجع به خیمه خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ ق.م) که در جریان لشکرکشی او به یونان به دست آنتی‌ها افتاد، پیشنهاد کرده‌اند که این «کاخ-چادر» بر اساس شاهکار معماری یادمانی هخامنشی آپادانا طراحی شده بود و تأثیر عمیقی بر معماری یونان دوران کلاسیک نهاد (Miller, 1997: 235-36). شگفتی فاتحان هنگام برخورد با این خیمه‌ها جالب است. به‌عنوان مثال، پلوتارک (Alexander 20.12-13) شرح می‌دهد که اسکندر مقدونی هنگام ورود به خیمه داریوش سوم (۳۳۰-۳۳۵ ق.م) پس از نبرد ایسوس چگونه تحت تأثیر آن قرار گرفت و رو به اطرافیان‌ش گفت: «این است معنی پادشاهی!» (Kuhrt, 2007: 580). استروناخ ضمن بحث جالبی درباره تصویر یک خیمه از نوع یورت بر ردیف پنجم جام ارجان همراه با تصویر مجسم بر ردیف چهارم و سوم مرکب از یک دژ مستحکم و پادشاهی که در فضای بیرون بارعام داده است، بر سنت برپایی چادر در میان پادشاهان خرد جنوب غرب ایران در اوایل سده ششم ق.م تأکید می‌کند (Stronach, 2004: 720) (۲).

همانند مورد شوش (Boucharlat, 1997: 66)، به نظر می‌رسد که فضای وسیع خالی حول تختگاه تخت‌جمشید محلی برای افراشتن خیمه‌ها و سراپرده‌ها هنگام اقامت موقت شاه هخامنشی در این منطقه و

به‌ویژه تأمین امنیت آن بوده است. خود تختگاه تخت‌جمشید و کاخ‌ها و بناهای یادمانی آن همان‌گونه که ارنست هرتسفلد به‌درستی پی برد (Herzfeld, 1941: 222) و بعد از او همواره بر آن تأکید شده است (Wiesehöfer, 2009: 17; Bahadori, 2015: 55)، جز در مواقع خاص و برگزاری آیین‌ها و مناسک مورد استفاده قرار نمی‌گرفت و ضمناً نمایشی از عظمت شاهنشاهی هخامنشی بود. همان‌طور که شاپور شهبازی متذکر می‌شود، داریوش نیز در مقام بنیان‌گذار این بزرگ‌ترین یادمان همه‌ادوار ایران قصدی جز این نداشت (Shahbazi, 1976: 9). او در روایت عیلامی کتیبه سه زبانه خود منقور بر دیوار جنوبی تخت‌جمشید این مکان را یک «قلعه» معرفی می‌کند (Schmidt, 1953: 63). در گل‌نیشته‌های خزانه تخت‌جمشید نیز این مکان همواره یک قلعه خوانده می‌شود (Cameron, 1948: 86). اگرچه بررسی عناصر دفاعی تختگاه تخت‌جمشید برخی را به این نتیجه رهنمون ساخت که هدف اولیه داریوش ساخت یک دژ مستحکم بوده است و به‌تدریج به شکل یک مرکز آیینی درآمد (Mousavi, 1992: 206)، اما به نظر می‌رسد که بنای تخت‌جمشید از اساس در راستای ایجاد یک مجموعه یادمانی، مجلل و سلطنتی تأسیس شده بود و قلعه بودن آن مغایرتی با این کارکرد ندارد. کشف گل‌نیشته‌های اداری تخت‌جمشید در این مکان آیینی و تشریفاتی حتی اگر نشانگر اهمیت سیاسی و اداری این مکان باشد، اما دلالتی بر شهر بودن این مکان ندارد. در شرایطی که دستگاه سیاسی هخامنشی سیار بود و پیوسته از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت می‌کرد، صحبت از شهر و شهرنشینی حتی در مقیاس کوچک و محلی آن بی‌معناست، زیرا شاه‌نیازی به ساخت و توسعه شهرها نداشت و صرفاً به برپایی چند بنای یادمانی اکتفا می‌کرد. این امر مهم‌ترین مانع بر سر شکل‌گیری شهر و رشد شهرنشینی در دوره هخامنشی بوده است. تأکید سامنر بر لزوم انجام تحقیقات میدانی با پشتوانه بحث‌های نظری و اخذ یک رویکرد واقع‌گرایانه جهت سنجش تحلیل‌های فرضی او در باب الگوی استقرار دشت تخت‌جمشید در دوره هخامنشی مبنای پژوهش توبین هارتنل قرار گرفت و نامبرده در جریان تحقیقات میدانی خود برای نگارش رساله دکتری‌اش در مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو نتیجه گرفت که بافت سیاسی-اجتماعی این منطقه در دوره هخامنشی زمینه شکل‌گیری شهر را فراهم نکرده بود (Hartnell, 2012: 241).

#### ۴. آغاز و پایان یک «شهر»

در مقابل این رویکرد پذیرفتنی و واقع‌گرایانه خط‌مشی باستان‌شناسانی قرار دارد که بدون در نظر گرفتن نکات فوق تفسیرهای دور از واقعیت عرضه می‌کنند. حداقل از زمان هرتسفلد این عقیده وجود داشته که دشت پایین‌دست تختگاه تخت‌جمشید محل یک شهر هخامنشی بوده است (Herzfeld, 1929: 32). در این میان، مخصوصاً باستان‌شناسان ایرانی که چادرنشینی را برانزده شاهنشاهی هخامنشی نمی‌دانند، در سودای کشف آثار این شهر که آن را پارسه می‌نامند، تلاش‌ها کرده‌اند. به‌عنوان مثال، علی‌اکبر تجویدی هدف اصلی خود از کاوش‌های باستان‌شناختی در پایین‌دست تختگاه تخت‌جمشید بین سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ را کشف بقایای شهر پارسه بیان کرد (تجویدی ۱۳۵۵: ۸)، اما توفیقی نیافت. به عقیده باستان‌شناسانی که در طول بیش از یک دهه اخیر تحقیقات میدانی در دشت تخت‌جمشید را مجدداً آغاز کرده‌اند، شهر پارسه از تختگاه تخت‌جمشید تا نقش رستم گسترش یافته بود (Askari Chaverdi, et al. 2013: 5)، اما تاکنون مدارک قابل‌قبول و

مستدلی به دست نیامده است. خشایارشا در کتیبه خود بر دروازه ملل تختگاه تخت جمشید واژه پارسه را بدون توصیف اضافی اعم از دژ، کاخ یا شهر تنها به خود تختگاه محدود می کند (Schmitt, 2009: 154). سامنر نیز به درستی پارسه مذکور در کتیبه ها و گل نبشته های تخت جمشید را به تختگاه محدود کرد (Sumner, 1986: 20). این دسته از باستان شناسان گل نبشته های باروی تخت جمشید به عنوان یک منبع دسته اول و ناب را کنار نهاده و متوسل به توصیف غیر واقعی مورخان چهارصد سال بعد نظیر دیودور سیسیلی (XVII.70. 3-5) از تخت جمشید شده اند. این مورخان برای بزرگنمایی تصرف مرکز شاهنشاهی هخامنشی به دست اسکندر مقدونی آن را به سان یک کلان شهر تصویر می کنند و بر این مبنا این باستان شناسان در پی کشف آن برخاسته اند. اما علی رغم تلاش زیاد، آنان نه تنها توفیقی نیافتند، بلکه در این راه به تناقض گویی نیز افتادند. به عنوان مثال، رمی بوشارلا از یک سو مدعی است که با انجام تحقیقات ژئوفیزیک در دو محوطه فیروزی و غرب تخت جمشید موفق به کشف بخش های سکونتی عمومی و اشرافی شهر پارسه شده است (Boucharlat, et al. 2012: 256)، اما از سوی دیگر ضمن تأکید بر نامشخص بودن تاریخ و پلان آثار مدفون صریحاً به غیاب یک چشم انداز شهری در دشت تخت جمشید اذعان می کند (Boucharlat, et al. 2012: 282). باز خورد این نظریات نشان می دهد که برخی باستان شناسان عقیده وجود شهر در دشت تخت جمشید را جدی نمی گیرند. به عنوان مثال، برونو جنیتو در جریان بحث درباره اهمیت دهانه غلامان سیستان تأکید می کند که این آثار تنها بقایای شهری دوره هخامنشی در فلات ایران است (Genito, 2014: 173). علت این تفسیرهای آشفته آن است که آنان با پذیرش فرضیات محض سامنر به عنوان حقایق مطلق و بدون تلاش جهت رفع مشکلات و ابهامات آن ها صرفاً به تکرار آن ها پرداخته اند.

همان گونه که تیلیا و سامنر نشان دادند، مدرکی برای تفکیک فیروزی به دو بخش عمومی و اشرافی وجود ندارد. کاوش های اخیر نیز تأیید کرد که این آثار عبارت اند از تعدادی بنای پراکنده که با توجه به عناصر معماری سنگی مجلل همراه با تزیینات آجرهای لعاب دار احتمالاً سلطنتی، یادمانی و تشریفاتی هستند (Askari Chaverdi, et al. 2013: 35; Askari Chaverdi, et al. 2014: 237). حتی برخی از آن ها مانند بنای یادمانی مکشوفه در تل آجری (فیروزی ۱۰) ساختشان هرگز به اتمام نرسیده است (Askari Chaverdi, et al. 2014: 238). بنابراین، اطلاق عنوان شهر بر تعدادی بنای پراکنده مبنایی ندارد. به نظر می رسد تعلق این بناها به اوایل دوره هخامنشی یا به بیان دقیق تر بین دوره سلطنت کوروش و داریوش و تاریخ گذاری کربن ۱۴ که نشان می دهد آن ها از حدود سال ۴۷۷ ق م به بعد دیگر مورد استفاده نبودند (Askari Chaverdi, et al. 2014: 238). بهترین سرنخ برای ارزیابی امکان شکل گیری شهرنشینی در دشت تخت جمشید در دوره هخامنشی است.

به عقیده ما، تأسیس شاهنشاهی هخامنشی و به ویژه آغاز عملیات ساختمانی تخت جمشید بعد از یک وقفه طولانی که بالاتر به اختصار مورد بحث قرار گرفت، اگرچه نمایانگر رشد و توسعه معماری در راستای ایجاد بناهای سلطنتی و یادمانی در منطقه است، اما نمی توان این وضعیت را در چارچوب ایجاد شهر و رشد شهرنشینی تلقی کرد، زیرا شواهد و قرائن زیادی وجود دارد که نشان می دهد این پیشرفت به شکل گیری شهر ختم نشد و حداکثر در پایان سلطنت خشایارشا متوقف گردید. مهم ترین آن ها گل نبشته های تخت جمشید است که دو گروه هستند: گل نبشته های بارو و گل نبشته های خزانه. اولی دوره زمانی ۵۰۹ تا ۴۹۳ ق م (دوره

سلطنت داریوش اول) و دومی ۴۹۲ تا ۴۵۷ ق م (دوره سلطنت داریوش اول، خشایارشا و اردشیر اول) را دربرمی‌گیرند (Henkelman, 2013: 531-34). به نظر می‌رسد که تاریخ پایان هر دو بایگانی حاوی نکات مهمی است. گل‌نشته‌های بارو مهم‌ترند و تصویری از یک نظام شدیداً متمرکز اداری و اقتصادی را به نمایش می‌گذارند که کوچک‌ترین ورود و خروج کالا و انسان را در فارس و خوزستان کنترل می‌کرد، درحالی‌که بایگانی خزانه فقط پرداختی صنعتگران و کارگران شرکت‌کننده در عملیات ساختمانی تخت‌جمشید را ثبت کرده‌اند. در پاسخ به این پرسش که فرجام این نظام متمرکز بعد از سال ۴۹۳ ق م چه شد، فرضیاتی مطرح شده است: این بایگانی درجایی مدفون و هنوز کشف نشده است؛ از بین رفته است و یا از این تاریخ به بعد فعالیت‌ها بر روی پوست ثبت می‌شدند و باقی نمانده‌اند. علی‌رغم اینکه هر یک از این فرضیات ممکن است در جای خود درست باشند، می‌توان فرض بهتری را برای توضیح این وضعیت پیشنهاد کرد و آن اینکه این نظام متمرکز در همین تاریخ به پایان رسید و دیگر ادامه نیافت (Jones and Stolper, 2008: 45-48). این نظام متمرکز از هر لحاظ مناسب اوضاع و شرایط بحرانی آغاز سلطنت داریوش اول در فارس و خوزستان بود، به‌ویژه اگر بپذیریم که نامبرده طی یک کودتا قدرت را غصب کرد و با مقاومت‌های سرسختی روبرو شد که سرکوب آنان را در سنگنبشته بیستون شرح می‌دهد. بنابراین، مهم‌ترین عامل استقرار این نظام متمرکز برای کنترل فارس و خوزستان در این برهه انگیزه‌های سیاسی بود، اما شاید در اواخر سلطنت داریوش زمان مناسب برای برچیدن این سازوکار کنترلی فراسید و او آن را برچید. برچیدن این نظام متمرکز لاجرم کاهش اهمیت تخت‌جمشید را به همراه داشت که از مهم‌ترین نشانه‌های آن می‌توان به توقف عملیات ساختمانی و تغییر ماهیت یا کارکرد آن اشاره کرد. از زمان آغاز عملیات ساختمانی در تخت‌جمشید به همت داریوش اول تا حدود ۴۵۷ ق م کار ساخت کاخ‌ها و بناهای یادمانی ادامه داشت، اما همان‌گونه که گل‌نشته‌های خزانه نشان می‌دهند، از این سال و شاید پیش از آن تا حدود یک قرن بعد این روند متوقف بوده است (Roaf, 1983: 158). بهترین نشانه برای تغییر کارکرد تخت‌جمشید و کاهش اهمیت آن انتقال نقش برجسته بارعام از کاخ آپادانا به عمارت خزانه است (Tilia, 1972: 191-98) که احتمالاً حدود ۴۶۲ در زمان اردشیر اول انجام گرفت (Frye, 1974: 384; Abdi, 2010: 284). تغییر ماهیت و کارکرد تخت‌جمشید با انتخاب آن به‌عنوان آرامگاه از زمان اردشیر دوم (۴۰۴ تا ۳۵۹ ق م) کامل شد و عملاً به شکل یک گورستان سلطنتی درآمد (Calmeyer, 2009: 33).

## ۵. نتیجه

به تعبیر ویلیام سامنر، باستان‌شناسی فارس مرکزی نمایانگر دو چرخه رشد و افول فرهنگی است. توسعه زندگی یکجانشینی در دوره باکون در پایان هزاره پنجم ق م به افولی ختم شد که هزار سال به طول انجامید. سپس فرهنگ شکوفای آغازعیلامی به مرکزیت ملیان در دوره بانس میانی در این منطقه سربرآورد و سوی یک دوره ناشناخته ۴۰۰ ساله روند رشد شهرنشینی تا دوره عیلام قدیم (اوایل هزاره دوم ق م) به مرکزیت شهر انشان ادامه یافت. توقف این روند مجدداً به یک عصر افول همراه با غلبه شیوه کوچروی و دامداری انجامید که شاهنشاهی هخامنشی از دل آن بیرون آمد. برآمدن این شاهنشاهی و به‌ویژه آغاز ساخت تخت‌جمشید برخی از باستان‌شناسان را به این تصور رهنمون ساخت که این تحول لاجرم منجر به شکل‌گیری شهر و نظام شهرنشینی در فلات ایران و به‌ویژه در فارس مرکزی شده است. اما همان‌گونه که در این مقاله بحث شد، این

مجموعه ساختمانی نه در راستای استقرار شیوه شهرنشینی، بلکه در پاسخ به نیازها و الزامات تشریفاتی، آیینی، یادمانی و سیاسی شاهنشاهی هخامنشی در فارس به‌منزله موطن پارسیان ایجاد شد. فضای خالی پیرامون این مجموعه از یک‌سو نشانگر آن است که بناهای مجلل و شاهانه از محدوده پیرامون جدا شده بودند و از سوی دیگر مؤید این نکته است که این فضا محلی برای برپایی خیمه‌های امرا، درباریان و همراهان پرشمار شاه و تأمین امنیت آنان در مواقع برگزاری آیین‌ها و مراسم ویژه و حضور موقتی و محدود شاه هخامنشی در آنجا بود. نکته دیگری که باید بر آن تأکید کرد و مقاله حاضر بر اساس آن شکل‌گرفت این است که ساختار اجتماعی جامعه هخامنشی در فارس مرکزی مبتنی بر نظام کوچروی گله‌داری بود و اساساً نسبتی با شهرنشینی نداشت. در این شرایط، انتظار شکل‌گیری شهر منطقی نیست و با توجه به ساختار سیاسی و اجتماعی دلیلی نداشت که شاهان هخامنشی به این مرحله گام نهند. از این گذشته، در بسیاری از مناطقی که شاهان هخامنشی به آنجا سفر می‌کردند، هیچ آثار و نشانی از ساخت کاخ‌ها و بناهای مجلل و شاهانه کشف نشده و گزارش نشده است یا اگر هم شناسایی شده باشند (مثلاً در فهلیان یا برازجان)، کوچک و صرفاً برای اقامت موقت بودند. از این‌رو، شاهان هخامنشی و درباریان در طول این سفرها اغلب در خیمه‌های باشکوه اقامت می‌کردند. بنابراین، مجموعه ساختمانی تخت‌جمشید در بردارنده بناهای یادمانی و تشریفاتی است که ساخت آن‌ها ناشی از تعلق خاطر شاهان هخامنشی به موطن محبوب خود و نمایش عظمت شاهنشاهی بود، نه نمایشگر ورود این منطقه به مرحله شهرنشینی.

### تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از جناب آقای دکتر کامیار عبدی به خاطر مطالعه رونوشت اولیه مقاله و طرح نقطه نظرات ارزشمند تشکر نمایند. واضح است که مسئولیت هرگونه خطا تنها بر عهده نویسندگان است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. لازم به ذکر است که پژوهش‌های باستان‌شناسی ادعای هرودوت را تأیید نکرد. رک. *MacGinnis, 1986*
۲. این الگو حتی در حال حاضر نیز در برخی از نظام‌های پادشاهی خاورمیانه مشاهده می‌شود، به‌طوری‌که حکام این کشورها در سفرهای سیاسی خارجی به‌جای استقرار در اقامتگاه‌های مجلل نظیر هتل، مبادرت به برپایی خیمه‌های شاهانه می‌کنند.

### منابع

- تجویدی، علی‌اکبر، (۱۳۵۵)، *دانستنی‌های نوین درباره هنر و باستان‌شناسی عصر هخامنشی بر بنیاد کاوش‌های پنج ساله تخت‌جمشید*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- گریسون، مارک، روت، مارگارت، (۱۳۹۰)، *اثر مهرهای هخامنشی برجای‌مانده بر گل‌نبشته‌های باروی تخت‌جمشید*. ترجمه کمال‌الدین نیکنامی و علی بهادری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عبدی، کامیار، عطایی، محمدتقی، (۱۳۸۵)، "گمانه‌زنی در برزن جنوبی تخت‌جمشید"، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ* ۳۹: ۳۲-۴۰
- عطایی، محمدتقی، توکلی، آریوبرزن، عزیزی، اکبر، کرمی، حمیدرضا، زارع، فرهاد، موسوی، محمد، قزلباش، ابراهیم، (۱۳۹۴)، "بررسی باستان‌شناختی در تپه قصردهشت، دشت کمین: گزارش یکم"، *مجله جامعه باستان‌شناسی ایران* ۱: ۱-۱۳۱-۸۷
- ولی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۱)، "پایگاه‌های تجاری آغازعیلامی"، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ* ۳۱: ۳۵-۲۶.
- ولی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۳)، "ماهیت مبادلات بازرگانی در پیش‌ازتاریخ"، *مجله تخصصی باستان‌شناسی* ۱: ۱۹-۶.

- Abdi, K. 2001. "Malyan 1999," *Iran* 39: 73-98.
- , 2003. "From Ériture to Civilization: Changing Paradigms on Proto-Elamite Archaeology," in: N. Miller and K. Abdi (eds.) *Yeki bud yeki nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (Los Angeles): 140-51.
- , 2010. "The Passing of the Throne from Xerxes to Artaxerxes I or how an archaeological observation can be a political contribution to Achaemenid historiography," in: J. Curtis and J. Simpson (eds.), *The world of Achaemenid persia* (London): 275-284.
- Abdi, K., and Atayi, M.T., 2014. "The Pre-imperial Persians at the Land of Anshan: some preliminary observations," in: T. Daryae, K. Rezakhani and A. Mousavi (eds.), *excavating an empire: Achaemenid Persia in Longue Durée* (Costa Mesta): 73-87.
- Adams, R.McC., 1965. *Land behind Baghdad*. Chicago.
- , 1966. *The Evolution of urban society*. Chicago.
- , 1981. *Heartland of cities*. Chicago.
- Algaze, G., 1993. *The Uruk world system*. Chicago.
- Andrae, W., 1913. "Die Festungswerke von Assur," *Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen Orient-Gesellschaft* 23.
- Askari Chaverdi, A., Callieri, P., and Gondet, S. 2013. "Tol-e Ajori, a new monumental building in Parsa," *ARTA* 006.
- Askari Chaverdi, A., Callieri, P., and Matin, E., 2014. "Tol-e Ajori: A monumental gate of the early Achaemenian period in the Persepolis area," *AMIT* 46: 223-54.
- Bahadori, A., 2015. "Persepolitan ceremonies: the case of Mehrgan," *Ancient West and East* 14: 51-71.
- , 2017. "Achaemenid empire, tribal confederations of southwestern Persia and seven families," *Iranian Studies* 50: 173-97.
- Barnett, R.D., 1976. *Sculptures from the North Palace of Ashurbanipal at Nineveh*. London.
- Benech, C., Boucharlat, R., and Gondet, S. 2012. "Organisation et aménagement de l'espace à Pasargades," *ARTA* 003: 1-38.
- Botta, P.E. 1850. *Monument de Ninive V*. Paris.
- Boucharlat, R. 1997. "Susa under Achaemenid Rule," in: J. Curtis (ed.) *Mesopotamia and Iran in the Persian Period: Conquest and Imperialism* (London): 54-67.
- , 2003. "The Persepolis Area in the Achaemenid Period: Some Reconsiderations," in: N. Miller and K. Abdi (eds.) *Yeki bud yeki nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (Los Angeles): 260-65.
- Boucharlat, R., Gondet, S., and Schacht, T. 2012. "Surface Reconnaissance in the Persepolis Plain (2005-2008)," in: G. Basello and A. Rossi (eds.) *Persepolis and Its Settlements: Territorial System and Ideology in the Achaemenid State* (Napoli): 249-90.
- Briant, P. 2002. *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*. Winona Lake.
- Buccellati, G. 2005. "The Monumental Urban Complex at Urkesh," in: D. Owen and G. Wilhelem (eds.) *Studies on the Civilization and Culture of Nuzi and the Hurrians*, (Bethesda): 3-28.
- Calmeyer, P. 2009. *Die Reliefs der Gräber V und VI in Persepolis*. Mainz.
- Cameron, G.G. 1948. *Persepolis treasury Tablets*. Chicago.
- Carter, E. 1994. "Bridging the Gap between the Elamites and the Persians in Southeastern Khuzistan," *Achaemenid History* 7: 65-95.
- , 1996. *Excavations at Anshan (Tal-e Malyan): The Middle Elamite Period*. Philadelphia.
- Chevalier, N. 2012. "Early Excavations (Pre-1914)," in: D.T. Potts (ed.) *A Companion to the Archaeology of the Ancient Near East* (Chichester): 48-69.
- Coulanges, F. 1864. *La cité antique*. Paris.
- Frye, R.N. 1974. "Persepolis Again," *Journal of Near Eastern Studies* 33: 383-86.
- Genito, B. 2014. "Landscape, Sources and Architecture at the Archaeological Remains of Achaemenid Sistan (East Iran): Dahan-i Gholaman," in: T. Daryae, K. Rezakhani and A.

- Mousavi (eds.) *Excavating an Empire: Achaemenid Persia in Longue Durée (Costa Mesta)*: 163-78.
- Grayson, A.K., and Novotny, J. 2012. *The Royal Inscriptions of Sennacherib King of Assyria*. Winona Lake.
- Hansen, M.H. 2006. *Polis: An Introduction to the Ancient City-State*. Oxford.
- Hartnell, T.M. 2012. *Persepolis in Context: A Landscape Study of Political Economy in Ancient Persia*, PhD thesis, Department of Near Eastern Language and Civilizations, University of Chicago.
- Henkelman, W. 2010. "Consumed before the King: The Table of Darius, that of Irdabama and Irtastuna and that of his Satrap Karkiš," in: B. Jacobs and R. Rollinger (eds.), *Der Achämenidenhof (Wiesbaden)*: 667-775.
- , 2013. "Administrative Realities: The Persepolis Archives and the Archaeology of the Achaemenid Homeland," in: D.T. Potts (ed.) *The Oxford Handbook of Ancient Iran (Oxford)*: 528-46.
- Herzfeld, E. 1929. "Rapport sur l'état actuel des ruines de Persépolis et proposition pour leur conservation," *AMI* 1: 17-40.
- , 1941. *Iran in the Ancient East*. Oxford.
- Jacobs, L.K. 1980. *Darvazeh Tepe and the Iranian Highlands in the Second Millennium BC*. PhD thesis, Department of Anthropology, University of Oregon.
- Jones, C.E., and Stolper, M.W. 2008. "How Many Persepolis Fortification Tablets Are There," in: P. Briant, W. Henkelman and M. Stolper (eds.) *L'archive des Fortifications de Persepolis: État des questions et perspectives de recherches (Paris)*: 27-50.
- Kohlmeyer, K. 1997. "Habuba Kabira," in: E.M. Meyers (ed.) *The Oxford Encyclopedia of the Archaeology in the Near East, (Oxford)*: 446-48.
- Koldewey, R. 1913. *Das wiederstehende Babylon*. Leipzig.
- Kuhrt, A. 2001. "The Palaces of Babylon," in: I. Nielsen (ed.), *The Royal Palace Institution in the First Millennium BC (Athens)*: 77-93.
- , 2007. *The Persian Empire: A Corpus of Sources*. London.
- Kuklick, B. 1996. *Puritans in Babylon: The Ancient Near East and American Intellectual Life, 1880-1930*. Princeton.
- Layard, A.H. 1849. *Nineveh and Its Remains I-II*. London.
- , 1853. *Discoveries in the Ruins of Nineveh and Babylon*. London.
- Liverani, M. 1997. "Ancient Near Eastern Cities and Modern Ideologies," in: G. Wilhelm (ed.) *Die orientalische Stadt: Kontinuität, Wandel, Bruch (Saarbrücken)*: 85-107.
- McCown, D., and Haines, R. 1967. *Nippur I: Temple of Enlil, Scribal Quarter and Soundings*. Chicago.
- MacGinnis, J. 1986. "Herodotus' Description of Babylon," *Bulletin of the Institute of Classical Studies* 33: 67-86.
- Marx, K. 1857. *Formen die der kapitalistischen Produktion vorhergehen*. Berlin.
- Miller, M.C. 1997. *Athens and Persia in the Fifth Century BC: A Study in Cultural Receptivity*. Cambridge.
- Mousavi, A. 1992. "Parsa a Stronghold for Darius: A Preliminary Study of the Defence System of Persepolis," *East and West* 42: 203-26.
- Nicholas, I.M. 1990. *The Proto-Elamite Settlement at TUV*. Philadelphia.
- Nickerson, J.L. 1991. "Investigating Intrasite Variability at Tal-e Malyan (Anshan), Iran," *Iranica Antiqua* 26: 1-38.
- Nicol, M.B. 1970. "Excavations at Darvazeh Tepe: A Preliminary Report," *Bastanshenasi va honar-e Iran* 5: 19-22.
- , 1971. "Darvazeh Tepe," *Iran* 9: 168-69.
- Oates, J. 1968. *Babylon*. London.
- Pilipko, V.N. 1994. "Excavations of Staraia Nisa," *Bulletin of the Asia Institute* 8: 101-15.



- Pfälzner, P. 2008. "Das Tempeloval von Urkeš: Betrachtungen zur Typologie und Entwicklungsgeschichte der mesopotamischen Ziqqurrat im 3. Jt.," *Zeitschrift für Orient-Archäologie* 1: 396-433.
- Polanyi, K. 1957. "Marketless Trading in Hammurabi's Time," in: K. Polanyi, C. Arensberg and H. Pearson (eds.) *Trade and Market in the Early Empires* (Chicago): 12-26.
- Pollock, S. 1999. *Ancient Mesopotamia: The Eden that Never Was*. Cambridge.
- Potts, D.T. 2013. "In the Shadow of Kurangun: Cultural Developments in the Highlands between Khuzestan and Anshan," in: K. de Graef and J. Tavernier (eds.) *Susa and Elam: Archaeological, Philological, Historical and Geographical Perspectives* (Leiden): 129-37.
- Renger, J. 2007. "Economy of Ancient Mesopotamia: A General Outline," in: G. Leick (ed.) *The Babylonian World* (New York): 187-97.
- Roaf, M. 1983. *Sculptures and Sculptors at Persepolis*. London.
- Schmidt, E.F. 1953. *Persepolis I*. Chicago.
- Schmitt, R. 2009. *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden*. Wiesbaden.
- Shahbazi, A.S. 1976. *Persepolis Illustrated*. Tehran.
- Stone, E.C. 2008. "A Tale of Two Cities: Lowland Mesopotamia and Highland Anatolia," in: J. Marcus and J. Sabloff (eds.) *The Ancient City: New Perspectives on Urbanism in the Old and New World* (Santa Fe): 141-64.
- Strommenger, E. 1980. *Habuba Kabira: Eine Stadt vor 5000 Jahren*. Mainz.
- Stronach, D. 1997. "Anshan and Parsa: Early Achaemenid History, Art and Architecture on the Iranian Plateau," in: J. Curtis (ed.) *Mesopotamia and Iran in the Persian Period: Conquest and Imperialism* (London): 35-53.
- , 2003. "The Tomb at Arjan and the History of Southwestern Iran in the Early Sixth Century BCE," in: N. Miller and K. Abdi (eds.) *Yeki bud yeki nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (Los Angeles): 249-59.
- , 2004. "Notes on a Fortified Building and a Yurt in Adjacent Registers of the Arjan Bowl," in: A. Sagona (ed.) *A View from the Highlands: Archaeological Studies in Honor of Charles Burney* (Leuven): 711-28.
- , 2013. "Cyrus and the Kingdom of Anshan: Further Perspectives," *Iran* 51: 55-69.
- Sumner, W.M. 1974. "Excavations at Tal-i Malyan 1971-72," *Iran* 7: 155-80.
- , 1985. "The Proto-Elamite City Wall at Tal-e Malyan," *Iran* 23: 153-61.
- , 1986. "Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain," *American Journal of Archaeology* 90: 3-31.
- , 1989. "Anshan in the Kaftari Phase: Patterns of Settlement and Land Use," in: L. de Meyer and E. Haerinck (eds.) *Archaeologia Iranica et Orientalis: Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe* (Gent): 135-61.
- , 1994. "Archaeological Measures of Cultural Continuity and the Arrival of the Persians in Fars," *Achaemenid History* 7: 97-105.
- , 2003. *Early Urban Life in the Land of Anshan: Excavations at Tal-e Malyan in the Highlands of Iran*. Philadelphia.
- Tilia, A.B. 1972. *Studies and Restorations at Persepolis and Other Sites of Fars I*. Rome.
- , 1978. *Studies and Restorations at Persepolis and Other Sites of Fars II*. Rome.
- Trigger, B.G. 2003. *Understanding Early Civilizations: A Comparative Study*. Cambridge.
- Tuplin, C. 1998. "The Seasonal Migrations of Achaemenid Kings: A Report on Old and New Evidence," *Achaemenid History* 11: 63-114.
- van de Mieroop, M. 1997. *The Ancient Mesopotamian City*. Oxford.
- Weber, M. 1921. "Die Stadt," *Archiv für Sozialwissenschaft* 47: 621-772.
- Wiesehöfer, J. 2009. "Nouruz in Persepolis? Eine Residenz, das Neueahrsfest und eine Theorie," *Electrum* 15: 11-25.
- Wiseman, D.J. 1983. *Nebuchadrezzar and Babylon*. Oxford.
- Wittfogel, K.A. 1957. *Oriental Despotism*. New Haven.

- Woolley, L., and Mallowan, M. 1976. *Ur Excavations VII: The Old Babylonian Period*. London.
- Young, T.C. 2003. "Parsua, Parsa and Potsherds," in: N. Miller and K. Abdi (eds.) *Yeki bud yeki nabad: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (Los Angeles): 243-48.
- Zettler, R.L. 1993. *Nippur III: Kassite Buildings in Area WC-1*. Chicago.